گفت‌وگوی «جوان» با خانواده و همرزمان شهید حسن مدنی‌فرد از رزمندگان پیشمرگه کرد مسلمان

همرزم حاج احمد، مرد لحظه‌های خطر بود

■ علیرضا محمدی

«پیشمرگه‌ها» گروهی از رزمندگان بومی کرد بودند که به ابتکار بزرگمردی چون محمد بروجردی در معرکه کردستان ورود کردند و با آشنایی خوبی که به کوهستان‌های غرب کشور داشتند، در نابودی ضدانقلاب نقش عمده‌ای ایفا کردند. شهید حسن مدنی‌فرد از اولین نیروهای پیشمرگه کرد بود که در مناطقی چون سیاناو، سه‌راه حزب‌الله، چناره و گله، ساوجی، وشکلان، آلمانه، دزلی، سروآباد، قله‌قوچ‌سلطان و... حضور یافت و با ضدانقلاب و دشمن بعثی به مبارزه پرداخت. از این شهید بزرگوار که همرزم حاج‌احمد متوسلیان بود، خاطرات زیبای بر جای مانده است که در گفت‌وگو با خانواده و چند تن از همرزمانش گوشه‌هایی از این خاطرات را تقدیم حضورتان می‌کنیم.

مادر شهید

■ امین سپاه

پسرم حسن سال ۳۲ در روستای بلکر از توابع مریوان به دنیا آمد. البته من مادر واقعی او نیستم. حسن مادرش را در سنین کودکی از دست داده بود و پدرشان توفیق مدنی بعدها با من ازدواج کرد. حسن آدم آرام و خوش‌اخلاقی بود. هر گاه مشکلی پیش می‌آمد سعی می‌کرد به آرامی حلش کند. حسن در بین مردم محبوب بود و کسی را ندیدم که از او ناراضی باشد. بعد از انقلاب که تعدادی از مردان طایفه ما به عضویت سازمان پیشمرگان مسلمان درآمدند، حسن هم عضو پیشمرگه‌ها شد. آنها از اولین نفرات سازمان بودند. پسرم در سپاه پیشرفت زیادی کرد. چون امین مسئولانش بود، مسئولیت اطلاعاتی را به او واگذار می‌کردند. روز شهادتش قبل از رفتن به خانه آمد و با من و پدرش خداحافظی کرد. گفت: امروز مأموریت دارم به سنندج بروم. (البته قرار بود به تهران برود) با پدرش و من روبوسی کرد. ما را در آغوش گرفت و رفت. شهریور سال ۶۱ یک روز صبح ساعت ۹ بود که خبر آوردند حسن شهید شده است. خانه ما در مرکز شهر و در محله مسجد هژاره بود. وقتی جنازه را به مسجد آوردند، همه طایفه و مردم جمع شدند که تسلی دل ما باشند. اما توفیق - همسرم - گفت: خدا را شکر می‌کنم که پسر بزرگم در راه انقلاب و اسلام شهید شد. او رو به طایفه کرد و گفت: باید به فال نیک بگیریم که فرزندمان را تقدیم اسلام کرده‌ایم.

خدیجه داربرزین همسر شهید

■ مقلد امام

سال ۱۳۵۴ با شهید مدنی ازدواج کردم. من به خاطر صداقت و پشتکاری که در حسن دیدم با ایشان ازدواج کردم. همسرم فرد مذهبی و مؤمنی بود. فعالیت انقلابی هم داشت اما نمی‌توانست علنی گرایش‌های خودش به نظام اسلامی را نشان بدهد، چرا که حسن به مدت شش سال از ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۸ به عنوان مأمور شهربانی در مریوان، تبریز و کرمانشاه خدمت می‌کرد. در همان شهربانی هم دوره‌های آموزش نظامی را پشت سر گذاشته بود و با فنون جنگی آشنایی داشت.

حسن بعد از انقلاب به خاطر علاقه‌ای که به حضرت امام داشت، از شهربانی استعفا داد و به عضویت سپاه درآمد. خود من هم که در مخابرات و به رزمنده‌ها و نیروهای سپاه خدمت‌رسانی می‌کردم. همه خبرهای دریافتی و ارسالی را انجام می‌دادم. ما حتی خانه پدری را در اختیار سپاه قرار دادیم و پاسداران در خانه پدرم فعالیت می‌کردند. همسرم مسئولیت اطلاعات سازمان پیشمرگان کرد مسلمان مریوان را بر عهده داشت و دائماً مشغول مبارزه با دشمن بود.

حسن در تاریخ ۱۳۶۰/۶/۲۳ به شهادت رسید. آن روز ایشان مأموریت داشت که به همراه چند نفر از همرزمانش به تهران بروند و عوامل ضدانقلابی که قصد بمبگذاری در مراکز مهم دولتی را داشتند، شناسایی کنند. حسن قبل از رفتن به اداره مخابرات پیش من آمد و از من حلالیت طلبید و گفت: احتمالاً دیگر برنگردم. حلال کن و از دو تا بچه‌هایم مواظبت کن که درس‌هایشان را ادامه بدهند. بعد از نیم‌ساعت به همراه همرزمانش راه افتادند که عوامل ضدانقلاب با توجه به نفوذی‌هایی که داشتند متوجه مأموریت آنها می‌شوند و در مسیر روستای رزاب شهرستان سروآباد تله انفجاری در بین راهشان می‌گذارند که ماشین روی مین می‌رود و همسرم حسن مدنی‌فرد و احمد صالحی شهید می‌شوند و امین حکیمی‌نیا هم به درجه جانبازی نائل می‌آید.

من از همسرم دو فرزند پسر به نام‌های امید و هیوا دارم که همیشه سفارش می‌کرد آنها را خوب تربیت کنم و مراقب درسشان باشم. بعد از شهادت حسن همچنان به خدمت در پشت جبهه و قسمت مخابرات ادامه دادم. من افتخار می‌کنم که همسرم را در راه اسلام و انقلاب از دست داده‌ام. یک روز به حسن گفتم: چطور شد که شغل پاسداری را انتخاب کردی؟ در جواب گفت: هدف و انگیزه‌ام از آمدن به سپاه این است که در راه خدا قدم بردارم و امیدوارم که خداوند سعادت شهادت را نصیب من بکند.

امین حکیمی‌نیا، همرزم شهید

■ مرد لحظه‌های خطر بود

در سال ۱۳۵۸ با همکاری شهید مدنی و تعدادی از همرزمان به عضویت سازمان پیشمرگان درآمدیم. حسن آرام و قرار نداشت و دوست داشت منطقه کردستان را از دست گروهک‌ها پاکسازی کند تا مردم با رفاه و آسایش زندگی کنند. نمازهای پنج‌گانه را می‌خواند و همیشه در حال دعا و نیایش بود. به ما هم توصیه می‌کرد که نماز اول وقت را از یاد نبریم. تا آنجایی که یادم هست، حسن همیشه با احترام و ادب با مردم و دوستانش برخورد می‌کرد و حتی به کسانی که از او کوچک‌تر هم بودند احترام می‌گذاشت و با آنها سلام و احوالپرسی می‌کرد. ساده‌زیستی و بی‌ریایی از خصوصیات شهید بود و دوست داشت ساده زندگی کند. فردی بی‌آلایش و دنبال مال دنیا نبود. در همه مأموریت‌ها تمامی دستورات مافوق را به خوبی رعایت می‌کرد و هیچ وقت سرپیچی نمی‌کرد.

یکی از خصوصیات حسن عشقش به حضرت امام بود. اصلاً به عشق ایشان وارد سپاه شد. بزرگ‌ترین آرزویش پاکسازی کردستان از دست گروهک‌های ضدانقلاب بود. قبل از انقلاب در شهربانی خدمت می‌کرد و اوایل انقلاب استعفا داد و به عضویت سپاه درآمد. حسن فردی صبور بود و در مواقع خطر، قدرت تصمیم‌گیری بالایی داشت. اصلاً ناامید نمی‌شد. به همرزمانش هم روحیه می‌داد تا در درگیری‌ها موفق باشند. می‌گفت: دفاع مقدس یعنی دفاع از ناموس و جان و مال مردم.

یادم است یکبار در تاریخ ۱۳۵۹/۸/۱۲ در ۱۵ کیلومتری کامیاران با گروهک‌ها درگیری سنگینی پیدا کردیم. ما فقط چهار نفر بودیم که در کمین ضدانقلاب افتاده بودیم اما حسن طوری به ما روحیه می‌داد که حتی یک نفر از ما زخمی نشد و توانستیم شش نفر از آنها را به درک واصل کنیم و مابقی را فراری بدهیم. او مسئول اطلاعات سازمان پیشمرگان مسلمان کرد و فرمانده گروهان بود. در دستگیری و شناسایی گروهک‌هایی که در تهران مشغول بمب‌گذاری بودند برای نیروها تقسیم کار می‌کرد تا به راحتی بتوانند ضدانقلاب را شناسایی بکنند. حسن مرد لحظه‌های خطر بود. او در پاکسازی تمامی روستاهای مریوان با خلاقیت‌هایی که داشت با کمترین نیرو به نبرد با آنها می‌رفت و در بیشتر عملیات‌ها با بزرگانی چون شهید صیاد شیرازی، شهید چمران، شهید بروجردی و جاویدالاثر حاج‌احمد متوسلیان شرکت می‌کرد و مورد تقدیر آنها بود. در عملیات‌ها در صف اول قرار می‌گرفت و روحیه زیادی به نیروها می‌داد و هیچ وقت از شهید شدن نمی‌ترسید. در عملیات‌ها بهترین تصمیم را می‌گرفت که حتی به یک نفر از نیروها آسیبی نمی‌رسید. حسن رزمنده پای کاری بود و قبل از شهادت بارها مجروح شده بود.

> در ۱۵ کیلومتری کامیاران با گروهک‌ها درگیری سنگینی پیدا کردیم. ما فقط چهار نفر بودیم که در کمین ضدانقلاب افتاده بودیم اما حسن طوری به ما روحیه می‌داد که حتی یک نفر از ما زخمی نشد و توانستیم شش نفر از آنها را به درک واصل کنیم و مابقی را فراری بدهیم

محمد روشنی، همرزم شهید

■ همرزم احمد متوسلیان

من در زمان طاغوت شغل بنایی و گچ‌کاری داشتم و دوستی من و شهید حسن مدنی‌فرد از همان زمان شکل گرفت و مثل برادر بودیم. اینقدر به هم وابسته بودیم که یک روز دوری از هم را نمی‌توانستیم تحمل کنیم. حسن از شهربانی استعفا داد و خودش را بازخرید کرد، بعد به خاطر علاقه وافری که به انقلاب داشت وارد سپاه شد. با توجه به علاقه‌ای که به شهید داشتم و هدف و آرمان‌هایش را قبول داشتم، من هم وارد سپاه شدم. یک روز حسن به من گفت: از این به بعد همیشه با هم هستیم.

در همه مأموریت‌ها و پاکسازی‌های روستاهای اطراف مریوان و کامیاران از وجود گروهک‌های منحله ضدانقلاب شرکت داشتیم و با کمترین تلفات مقر دشمن را نابود می‌کردیم. حسن همیشه به خاطر اینکه به بهترین وجه مأموریت‌هایش را انجام می‌داد، مورد تقدیر فرماندهان قرار می‌گرفت. یک روز من را برد پیش حاج‌احمد متوسلیان و گفت: حاجی من دوستم محمد روشن را آوردم که اگر اجازه بدهید در واحد اطلاعات سازمان پیشمرگان او را به کارگیری کنم چون آدم شجاع و نترس و مطمئنی است و حاج احمد هم قبول کرد. در اوایل سال ۱۳۵۹ در پاکسازی روستای نی از دست دموکرات‌ها با ایشان که یکی از فرماندهان در آن درگیری بود، شرکت کردم که شب قبل از درگیری با حسن تا صبح بیدار بودیم و صبح زمانی که درگیری شروع شد، یکی از همرزمانش به اسم شیخ‌حسین پناهی که اهل روستای مرگه دریژ بود، شهید شد. برادر سعید هم در آن درگیری زخمی شد. بعد از دو ساعت درگیری دو تن از سران و مسئولان عوامل دموکرات به نام‌های محمد بامداد و صدیق لیلی به هلاکت رسیدند و جسد آنها را به مقر سازمان پیشمرگان مریوان آوردیم و آنها را در شهر گرداندیم تا آنهایی که طرفدار گروهک‌ها بودند بفهمند چه سرنوشتی در انتظار بقیه عوامل گروهک‌های ضدانقلاب است. شهید بروجردی و حاج‌احمد متوسلیان برای دستگیری عوامل ضدانقلاب در تهران یا شهرهای دیگر یکی از گزینه‌هایشان شهید حسن مدنی‌فرد بود چون می‌دانستند دست خالی برنمی‌گردد.

■ وصیتنامه شهید

اینجانب حسن، شهرت مدنی‌فرد، فرزند توفیق به شماره شناسنامه ۱۹۳، متولد ۱۳۳۲ و صادره از روستای بلکر از توابع شهرستان مریوان شغل خود را پاسدار به خاطر اینکه مبدأ اسلام و مکتب اسلامی را قرار داده‌ام و حاضر شده‌ام که در راه اسلام شهید شوم. ان‌شاءالله خداوند بزرگ شهادت را نصیب اینجانب گرداند و چون به لحاظ فقر مالی فاقد پس‌انداز وافر می‌باشم، بنابراین از ۱۰ هزار تومان پس‌اندازم، مبلغ هزار تومان آن را به فقرا تقدیم نمایید و از پسرانم تقاضای کسب تحصیل و دانش را دارم.

وادی کتاب

تلخی و شیرینی‌های اسارت با نگاهی به کتاب «خداحافظ آقای رئیس»

طلبه‌ای که برای شهادت به غرب کشور رفت و ۱۰ سال اسیر شد

■ احمد محمدتبریزی

خواندن داستان زندگی و اسارت «علی علیدوست» برای علاقه‌مندان به ادبیات دفاع مقدس جذابیت‌های ویژه‌ای دارد. فردی که روزهای شیرین کودکی‌اش در مصیبت از دست دادن مادر، برادر و خواهرش در زلزله بوئین‌زهرا از دست رفت و روزهای جوانی‌اش در سلول‌های تاریک و زیر شکنجه گذشت. مردی که از پس سختی‌های روزگار سربلند بیرون آمد تا خاطراتش در کتابی به نام «خداحافظ آقای رئیس» منتشر شود؛ کتابی جذاب و خواندنی که اطلاعات خوبی از تلخی‌ها و شیرینی‌های اسارت به خواننده‌اش می‌دهد.

به گزارش «جوان»، انتشارات پیام آزادگان در این سال‌ها آثار خوبی را در رابطه با دوران اسارت آزادگان منتشر کرده است. بدون شک «خداحافظ آقای رئیس» یکی از این کتاب‌هاست که به قلم سهیلا عبدالحسینی به رشته تحریر درآمده است. کتاب با مرور روزهای کودکی علیدوست شروع می‌شود. در دو، سه سالگی زلزله بوئین‌زهرا خانواده را از او می‌گیرد و خودش معجزه‌وار زنده می‌ماند: «دست روزگار، سرنوشتم را از ابتدا با حوادث غیرعادی گره زد.»

علیدوست در دوران نوجوانی با حضور در راهپیمایی‌ها وارد فعالیت‌های سیاسی می‌شود. بخش اعظم کتاب، پس از مرور این سال‌ها به دوران آزادگی و اسارت اختصاص دارد؛ جایی که علیدوست به همراه چهار طلبه دیگر به سمت غرب کشور حرکت می‌کند تا بجنگد، یا برمی‌گردد یا شهید می‌شود نه اینکه ۱۰ سال را دور از خانواده و وطن بماند.

بغداد تلخ‌ترین خاطرات اسارت را برای علیدوست رقم زد. جایی که مردم به آنها دشنام دادند، آب دهان رویشان انداختند و با سنگ اسیران ایرانی را زدند به طوری که پس از چند ساعت سر و صورت بچه‌ها از آب دهان کاملا خیس شده بود. این در حالی است که ایرانی‌ها با محبت از اسیران عراقی پذیرایی می‌کردند و هیچ‌گاه آنها توسط مردم ایران اذیت نشدند. انتقال به اردوگاه مصیبت دیگری بود که بر سر آزادگان آمد. آنها را داخل واگن‌هایی که برای حیوانات بود، کردند و در میان سوز سرما، تعفن و کثافت رها کردند. علیدوست درباره این بخش از دوران اسارت چنین می‌نویسد: «اگر بخواهم تمام آزارهای دوران اسارت را با رنجی که در طول مسیر در این واگن‌ها متحمل شدیم مقایسه کنم، به نظرم قابل قیاس نبود. حاضر بودیم یک ماه در استخبارات باشیم و هر روز کتک بخوریم ولی شکنجه را تحمل نکنیم.»

این طلبه جوان به اردوگاه موصل ۱ می‌رود. اردوگاهی که جو خفقان و خبرچینی شدیدی بر آن حاکم بود. تلخ‌ترین روزهای اسارت برای علیدوست در سال‌های ۱۳۵۹ تا ۱۳۶۰ به وجود آمد: «در این دوران رژیم بعث تبلیغات زیادی می‌کرد تا روحیه ما را از بین ببرد. مدام در گوش ما می‌خواندند که حکومت اسلامی ایران به زودی سقوط می‌کند. بخش فارسی رادیو عراق مدام روشن بود و از بلندگوها پخش می‌شد... در طول روز استدلال‌ها و مقاله‌هایی درباره سقوط ایران پخش می‌شد. عده‌ای از دوستان ساده‌لوح هم این مسائل را باور می‌کردند و فریب می‌خوردند.» سال ۱۳۶۱ که با پیروزی رزمندگان در عملیات فتح‌المبین شروع شد، نوید یک سال خوب را به رزمندگان داد. چند ماه بعد زمان عملیات بیت‌المقدس فرا رسید: «بچه‌ها از طریق رادیوهایی که داشتند از اخبار عملیات با خبر می‌شدند. وقتی صدای سخنرانی امام را از رادیو می‌شنیدند، اشک از چشم‌هایشان می‌بارید و با شنیدن صدای ایشان به طور عجیبی روحیه می‌گرفتند.»

سال ۱۳۶۲ فرار دو آزاده و فرار نافرجام یک نفر دیگر، شرایط سختی را برای دیگر آزادگان رقم زد. سال بعد حضور مرحوم ابوترابی و برگزاری مسابقات ورزشی و برنامه‌های فرهنگی لحظات خوبی را برای آزادگان ساخت. پیروزی رزمندگان در عملیات خیبر در اسفند سال ۱۳۶۳ کمی وضعیت آزادگان را بهتر کرد. وضع پوشش اسیران بهتر شد و شکنجه و آزارها هم کمتر شد. سفر به زیارت کربلا و نجف در سال‌های آخر اسارت و پس از آتش‌بس، یکی از به یاد ماندنی‌ترین خاطرات علیدوست است که در اردوگاه به او علی قزوینی می‌گفتند. در اسارت لحظه‌هایی هست که برای همه عمر در وجودانسان حک می‌شود و تابستان سال ۱۳۶۹ یکی از آن لحظات بود. بازگشت به وطن و بودن در کنار عزیزان بهترین و شیرین‌ترین حس زندگی بود: «چه حال خوشی بود پا بر خاک میهن گذاشتن. این خاک از جنس خاک‌های دیگر کره زمین نبود. عطری داشت بی‌مانند. مهری در دلش بود بی‌نظیر. هر کدام که وارد خاک ایران می‌شدیم بی‌اختیار بر آن سجده می‌کردیم و آن را می‌بوسیدیم. شکر می‌کردیم و دانه‌های اشکمان بر دامنش می‌نشست.»

> بغداد تلخ‌ترین خاطرات اسارت را برای علیدوست رقم زد. جایی که مردم به آنها دشنام دادند، آب دهان رویشان انداختند و با سنگ اسیران ایرانی را زدند به طوری که پس از چند ساعت سر و صورت بچه‌ها از آب دهان کاملا خیس شده بود

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۲۵۱

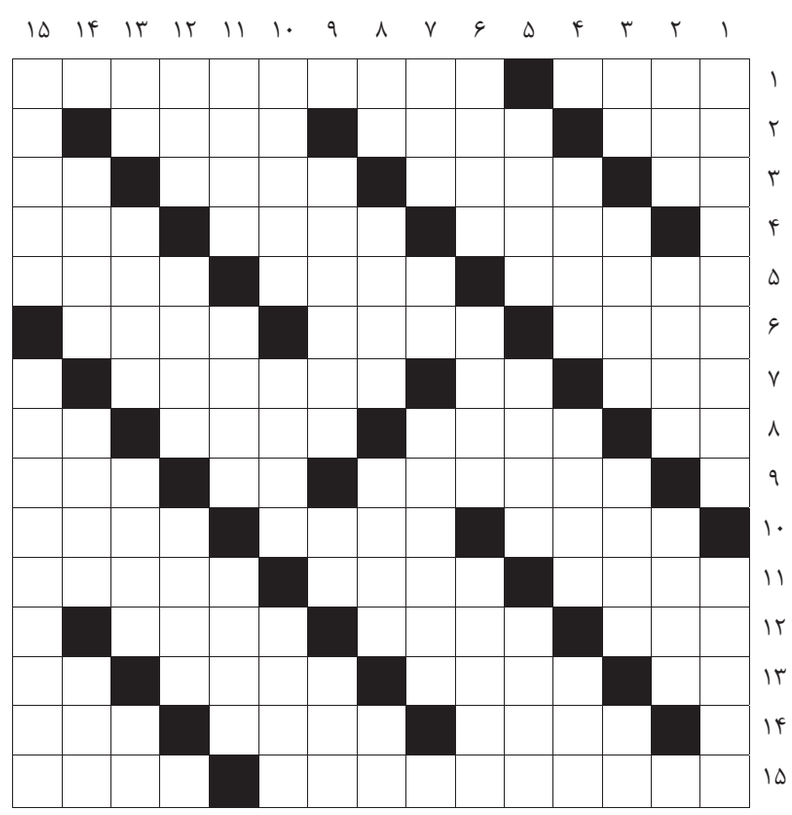

از راست به چپ

■ ۱- خداوند ملک سخن- نام قلعه متعلق به سلجوقیه که بر فراز ارتفاعات جنگلی در فومن ساخته شده است ■ ۲- مطیع و غیر وحشی- در فرهنگ زبان‌شناسی به لهجه‌های خاص می‌گویند- حرکتی در ژیمناستیک ■ ۳- ادب نشده- درختی همیشه سبز شبیه درخت انار- مرام و ایدئولوژی- کشور اروپایی ■ ۴- نوعی سرسرا در معماری خانه‌های قدیمی- نام چندتن از پادشاهان انگلیس- حاجت و مقصود ■ ۵- اجتماع انسانی- نخستین خط مسلمانان- کافه فرنگی ■ ۶- آدم رند و دغلباز- تکرارشده- پذیرفتن ■ ۷- بجاآوردن عهد و پیمان- حرف فاصله- دوری کردن ■ ۸- حرف انتخاب- نخستین سوخت بشر- از شنبه تا جمعه- آش ■ ۹- کود گیاهی- صدمتر مربع- علف خشک ■ ۱۰- مبارزه با حریف خیالی در کاراته- اثر ژان‌ژاک روسو- خدمتکار پیر ■ ۱۱- ظاهر و آشکار- هلاک و نیستی- به تأخیرانداختن توبه ■ ۱۲- از شهرهای سوییس- بهار خواب- هر یک از واحدهای تخصصی در ارتش ■ ۱۳- کلمه شگفتی- اثر شکسپیر- دیوار قلعه- حرف همراهی ■ ۱۴- خوراکی از شیر و نشاسته- مسجد معروف داراب شیراز- آقا و سرور ■ ۱۵- قله بلند آفریقا- تقویت‌کننده امواج تلویزیون

از بالا به پایین

■ ۱- دنیای آخرت- انعکاس صدا ■ ۲- پیامبر قوم هود- اولین حرف الفبای یونانی- دشمنی ■ ۳- نفس- همراه و همقد- هدیه- قیمت بازاری ■ ۴- محلی در مکه- فقط خدا ندارد- از اشکال هندسی ■ ۵- شاعر آلمانی که شیفته اشعار حافظ بود- ضربه‌ای با نوک پا- التماس ■ ۶- یار کتری- صمغ درخت بلوط- شهر مقر حکومت در سرزمین ژرمن‌ها ■ ۷- خلاصه خبر- حشره جهنده- برابری ■ ۸- آشیانه پرنده- فریاد شادمانی- ارتباط تلفنی- پسوند شباهت ■ ۹- زاویه بین نود تا صدوهشتاد درجه- مساوی- از وسایل تبلیغات ■ ۱۰- زنان بر سر کنند- فالگیری- نوعی خوراک فرنگی که پخت آن در ایران هم رایج است ■ ۱۱- استاندار قدیمی- چراغ پایه‌دار- سرایت پیداکردن ■ ۱۲- جایگاهی در جهنم- خراب و فاسد- گروه ■ ۱۳- انس و الفت- کج و مایل- آهنگر معروف- آفت نباتی ■ ۱۴- پارتیزان- نوعی ماسه ریز- واحد ذخیره‌سازی اطلاعات کامپیوتر ■ ۱۵- آش عدس- حرکت کردن

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

				۹	۸			
			۱			۹	۴	۲
	۱		۵					
			۶	۴				
۳						۴	۵	۷
	۹	۵				۱		
			۸		۳			
۲	۴						۷	
						۵		۱

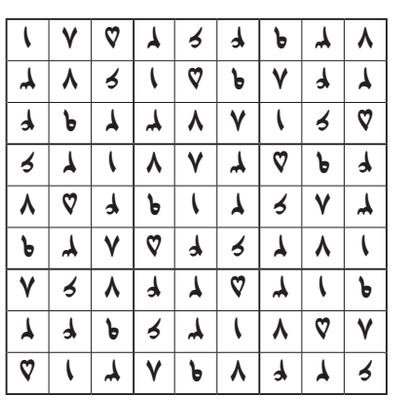

جدول کلمات متقاطع
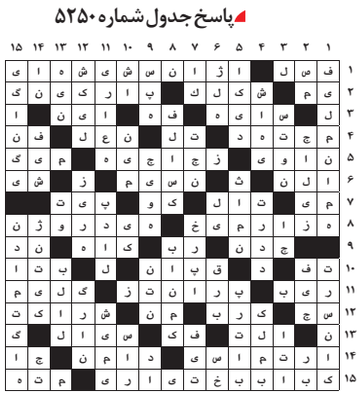
پاسخ جدول شماره ۵۲۵۰